

## دکتر شریعتی و نقد ایدئولوژی‌های غربی

✦ مرتضی باقیان

<http://www.irdc.ir/fa/content/13447/default.aspx>

شریعتی ایدئولوژی‌های غربی را از حیث میزان کارآمدی آن‌ها در برآورده ساختن نیازهای بشر و به‌ویژه جوامع اسلامی می‌سنجید و در این مسیر؛ ناسیونالیسم، لیبرالیسم، مارکسیسم، اومانیزم، اگزیستانسیالیسم و... را نقد می‌کرد. یکی از زوایای نقد این ایدئولوژی‌ها در اندیشه شریعتی، ناظر بر عدم تطابق این ایدئولوژی‌ها با وضعیت جامعه ما و نیازهای ماست. در این زمینه یکی از نکاتی که دکتر شریعتی بر آن انگشت نهاد، موقعیت تاریخی جامعه ما و ناهمسنجی نیازهای آن با ایدئولوژی‌های جدید است.

شریعتی ایدئولوژی‌های غربی را از حیث میزان کارآمدی آن‌ها در برآورده ساختن نیازهای بشر و به‌ویژه جوامع اسلامی می‌سنجید و در این مسیر؛ ناسیونالیسم، لیبرالیسم، مارکسیسم، اومانیزم، اگزیستانسیالیسم و... را نقد می‌کرد. یکی از زوایای نقد این ایدئولوژی‌ها در اندیشه شریعتی، ناظر بر عدم تطابق این ایدئولوژی‌ها با وضعیت جامعه ما و نیازهای ماست. در این زمینه یکی از نکاتی که دکتر شریعتی بر آن انگشت نهاد، موقعیت تاریخی جامعه ما و ناهمسنجی نیازهای آن با ایدئولوژی‌های جدید است. او در این باره چنین گفته است:

«اگر ما خصوصیات و مشخصات جامعه خود را در آسیا و آفریقا با وضع یک جامعه اروپایی بسنجیم، خواهیم دید - به عقیده من - ما در قرن سیزدهم هستیم. بنابراین باید بینیم و کشف کنیم جامعه ما در چه قرنی زندگی می‌کند، بعد بیاییم حرف قرن خودمان را بفهمیم و بیاموزیم و بزیم. برای قرن سیزدهم حرف قرن نوزدهم را زدن یعنی پا در هوا ماندن، مخاطب‌نیافتن و بیهوده و بی‌اثربودن، یعنی همان که روشنفکر ما گرفتار آن است. روشنفکر ما در قرن سیزدهم زندگی می‌کند. ولی حرف‌ها و افکار و ایده‌هایش را از روشنفکران قرن نوزدهم و بیستم اروپای غربی می‌گیرد و بعدا می‌بیند که مخاطب پیدا نمی‌کند» [1]ا.

در واقع منظور شریعتی، دقت‌دادن به مخاطبان برای پی‌بردن به این نکته است که اروپای قرون سیزدهم و چهاردهم چگونه توانست خود را از رکود و انجماد قرون وسطا نجات بخشد [2]ii. زیرا وی بر آن بود که به‌دلیل وجود شرایط تاریخی مشابه می‌توان از این تجربه بهره گرفت. همین‌جا باید خاطر نشان کرد که با توجه به مباحث دیگر شریعتی در خصوص انتقاد از وضعیت فعلی غرب و تصریح او به این‌که هدف ما نباید ساختن یک اروپای دیگر باشد، تحلیل او با تحلیل‌های خطی متفاوت است. یعنی منظور وی از کشف تاریخ هرگز مفروض‌پنداشتن اجتناب‌ناپذیری پیمودن راه غرب برای همگان و ضرورت تطبیق حرکت جامعه با تحولات تاریخی اروپا و رسیدن به آن نیست، بلکه به نظر می‌رسد مقصود وی از چنین تحلیلی استفاده مناسب و بهینه از تجربیات تاریخی آن دیار در جهت ترقی جامعه با در نظرگرفتن تفاوت‌های این دو می‌باشد. چرا که به نظر وی بدون توجه به این تفاوت‌ها، ممکن است سفارش به آنچه برای غرب سودمند است، برای ما زیان‌بار آورد [3]iii.

یکی دیگر از زوایای نقد ایدئولوژی‌های غربی در تفکر شریعتی، معطوف به ضربه‌هایی است که جوامع مسلمان از اقتباس ناشیانه و تقلید ایدئولوژی‌های غربی متحمل شده‌اند. مناسب‌ترین مثال در این باره، پیروی از ایدئولوژی ناسیونالیسم است. شریعتی بر این باور بود که دنباله‌روی از ایدئولوژی ناسیونالیسم، وحدت اسلامی را تضعیف و

"امت اسلامی" را قطعه قطعه کرده است[4]iv. چرا که امت، یک جامعه اعتقادی است و ورود اندیشه‌های قومیت‌مدارانه (ناسیونالیسم، شوونیسم و راسیسم) به تقویت اختلافات قومی بین مسلمانان وابسته به امت منجر شده، وحدت آنها را متزلزل می‌کند[5]v.

و سرانجام، یک زاویه دیگر در نقادی شریعتی از ایدئولوژی‌های مدرن به جنبه معنویت‌زدایی این ایدئولوژی‌ها و نقش آنها در بازداشتن انسان از رسیدن به اهداف متعالی و حرکت وی در مسیر تکامل خویش مربوط می‌شود. انتقادات شدید شریعتی از سرمایه‌داری که شاخص نظام اقتصادی تفکر لیبرال است بیش‌تر به این زاویه مربوط می‌شود. او بر این نظر بود که در سرمایه‌داری صنعتی، اقتصاد زیربنای فرهنگ، هنر، ایمان و اخلاق است و انسان ساخته و پرداخته آن[6]vi. فرازی از سخنان او در خصوص بورژوازی که طبقه فرادست نظام سرمایه‌داری محسوب می‌شود به‌خوبی چنین دیدگاهی را به تصویر می‌کشد:

«در چشم ما بورژوازی پلید است، نه تنها نابود می‌شود، که باید نابودش کرد. نه تنها به این علت که با «تولید جمعی» - در نظام صنعتی جدید - مغایر است، محکوم است بلکه بیش‌تر به این علت که ضدانسانی است و جوهر انسان را به تباهی می‌کشاند و تمامی "ارزش‌ها" را به "سود" بدل می‌کند و فطرت را به "پول" و انسانی را که در طبیعت جانشین خداست و باید "در جهت خدا" - که در مجموعه ارزش‌های متعالی مطلق است - در دگرگونی و در شدن دائمی باشد"، به گرگ خونخوار بدل می‌کند یا روباه مکار و یا موش سکه‌پرست، و اکثریت خلق را گله‌ای می‌سازد که باید پوزه در خاک بچرند تا پشمشان را بچینند و شیرشان را بدوشند و پوستشان را بکنند و کار را که تجلی روح خدا در آدمی است، به مزد بفروشند و در نهایت، فلسفه زندگی که بر آگاهی و کمال است - و "خدا پرستی" یعنی این - به "مصرف‌پرستی" که فلسفه زندگی خوک است، تغییر می‌دهد[7]vii.

شریعتی از همین زاویه از سوسیالیسم تجلیل می‌کرد. چرا که از نظر او سوسیالیسم، انسان را «از بندگی اقتصادی نظام سرمایه‌داری و زندان مالکیت استثمار و منجلا ب بورژوازی، آزاد می‌کند و روح پست سودجویی فردی و افزون‌طلبی مادی را که جنون پول‌پرستی و قدرت‌ستایی و رقابت و فریبکاری و بهره‌کشی و سکه‌اندوزی و خودپرستی و اشرافیت طبقاتی زاده آن است، ریشه‌کن می‌سازد و جامعه و زندگی را جولانگاه آزاد و باز و یاری‌دهنده‌ای برای تجلی روح حق‌پرستی و تعالی وجودی و تکامل اجتماعی و رشد نوعی می‌کند[8]viii».

به نظر شریعتی سوسیالیسم وقتی در چارچوب مارکسیسم قرار می‌گیرد از چنین کارکردی باز می‌ماند. به همین لحاظ در ادامه سخن خویش چنین افزوده است «روشن است که به چه معنایی ما مارکسیست نیستیم و به چه معنایی سوسیالیست هستیم، مارکس به‌عنوان یک اصل علمی و کلی، اقتصاد را زیربنای انسان می‌گیرد و ما درست برعکس به همین دلیل با سرمایه‌داری دشمن‌ایم و از انسان بورژوازی نفرت داریم و بزرگ‌ترین امیدی که به سوسیالیسم داریم این است که در آن؛ انسان، ایمان و اندیشه و ارزش‌های اخلاقی انسان، دیگر روبنا نیست، کالای ساخته و پرداخته زیربنای اقتصادی نیست، خود علت خویش است، شکل تولید به او شکل نمی‌دهد، در میان دو دست "آگاهی" و "عشق" آب و گِلش سرشته می‌شود و خود را خود انتخاب می‌کند، می‌آفریند و راه می‌برد. تکامل تاریخ به سوی "بیدارشدن خدا در انسان است"[9]ix.

شریعتی بر آن بود که سوسیالیسم تنها تغییر در نظام اقتصادی نیست بلکه تغییر در "بودن" انسان نیز هست. به نظر وی اصلاً انسان سوسیالیست وجود دارد، یعنی "من" سوسیالیست طور دیگری فکر می‌کند. زندگی و جهان‌بینی خاصی دارد و اصلاً بالذات ضد بورژوازی است. والا اگر همان آدم‌ها فقط نظام اقتصادی‌شان عوض شود و

انسان‌ها تغییری نکنند، بدتر می‌شود. بورژوازی، با همان گنداب، به شکل دیگر دامنگیر خود سوسیالیسم می‌شود [10]x. به همین لحاظ شریعتی، سوسیالیسم مبتنی بر ماتریالیسم را حتی پست‌تر از سرمایه‌داری می‌داند [11]xi.

نقد شریعتی از اگزیستانسیالیسم، که شاید مهم‌ترین مکتب معطوف به اومانیسم غربی است، نیز برمبنای موضوع تضعیف تعالی‌گرایی انسان استوار است چرا که به نظر شریعتی هرچند اگزیستانسیالیسم برمبنای اندیشه تقدم وجود انسان بر ماهیت وی، آزادی عمل وسیعی به انسان در جهت ساختن هویت خویش قائل می‌شود ولی با توجه به نفی هر گونه ملاک فراانسانی برای داوری در خصوص عملکرد وی، انگیزه آدمی را برای تکامل و تعالی وجودی سست می‌کند. ملاکی که فرضاً ژان پل سارتر - از برجسته‌ترین فلاسفه اگزیستانسیالیست - برای اخلاقی‌بودن یک عمل معرفی می‌کند چندان محکم نیست. به نظر سارتر، ملاک اخلاقی‌بودن عمل این است که شخص بخواهد چنین کاری را همه انجام دهند. ولی باید پرسید آیا به صرف این که در زمان جاهلیت برخی، نه تنها دختر خویش را زنده به گور می‌کردند، بلکه از انجام این عمل راضی هم بودند دیگران نیز چنین کنند، این عمل اخلاقی بوده است [12]xii.

در مجموع از نگاه شریعتی، تمدن جدید، گویی پرستش را از یاد برده است و البته به نظر او این امر نه تنها سودی نداشته بلکه آن را حتی دچار پرستش‌های بی‌شمار کرده است. به نظر او هیتلرپرستی، استالین‌پرستی، مائوپرستی، نژادپرستی، خاک‌پرستی و... بت‌پرستی‌های جدید است [13]xiii. همچنین ایدئولوژی‌های غربی، انسان غربی را دچار ماشینیسم، پوچی و از خود بیگانگی نموده است [14]xiv.

پی نوشتها

---

[1] - شریعتی، علی، چه باید کرد، مجموعه آثار، ج ۲۰، تهران: دفتر تنظیم و نشر آثار شریعتی، ۱۳۶۰، ص ۴۸۹  
[2]ii - همان، ص ۴۹۰

[3]iii - فریسی، فردین، علی شریعتی و غرب اندیشی از موضع نوگرایی دینی، مجله نامه پژوهش، شماره ۱۸ و ۱۹، پاییز و زمستان ۱۳۷۹، ص ۱۷۷  
[4]iv - شریعتی، علی، تشیع علوی و تشیع صفوی، مجموعه آثار، ج ۹، تهران: تشیع، ۱۳۵۹، ص ۱۳۲ - ۱۰۷  
[5]v - 177 - ص ۱۷۸، ی‌ش‌ی‌قر

[6]vi - شریعتی، علی، جهت‌گیری طبقاتی در اسلام، مجموعه آثار، جلد ۱۰، تهران: قلم، ۱۳۷۷، ص ۷۹۷۸

[7]vii - همان، ص ۷۹۷۸

viii[8] - همان، ص ۷۹-۷۸

ix[9] - همان، جهت‌گیری طبقاتی در اسلام، ص ۷۹-۷۸

x[10] - همان، جهان‌بینی و اپیدئولوژی، ص ۳۴۸

xi[11] - همان، ص ۳۴۸

xii[12] - قریشی، پیشین، ص ۱۸۰

xiii[13] - همان، ص ۱۸۹

xiv[14] - همان، ص 180